

برای درك صحيح تاريخ اسلام و تحولات آن ضرورت دارد كه به تاريخ مالي و اقتصادي دولت و جامعه اسلامي نيز توجه و اهتمامي بيش از آنچه تاكنون شده است بشود؛ زيرا اگر عامل اقتصادي مهمترين عامل سازنده تاريخ نباشد بدون شك يكي از عوامل مهم تحولات تاريخي بشماراست و بهمين جهت است كه بحث و تحقيق در جنبه‌هاي مالي اسلام راهم بايد يكي از رشته‌هاي اساسي در تحقيقات تاريخي اسلام شمرده، زيرا بدين طريق مي‌توان بهتر و روشن‌تر بسياري از حوادث تاريخ را توجيه نمود و بسياري از موارد ابهام آن را روشن ساخت. در اين مقال گوشه‌اي از اين موضوع وسيع مورد بحث و بررسي قرار گرفته و آن لفظ خراج و موارد استعمال آن در معاني مختلف است كه غالبا در مآخذ اسلامي به هم آميخته و موجب ابهام گرديده است. آقاي دكتور ابوالقاسم اجتهادي دانشيار رشته فرهنگ اسلامي كه تدريس تاريخ اسلام راهم در اين دانشكده بر عهده دارند در اين مقال علاوه بر توضيح معاني مختلف خراج در مآخذ اسلامي تاحدي سير تاريخي آن را نيز روشن ساخته‌اند. اين مقاله از دقت تحقيقي و صحت استنتاج به‌خوبي برخوردار است و براي كسانيكه به مطالعه در باره جنبه‌هاي مالي و اقتصادي اسلام علاقه‌مند باشند بحثي مفيد و درخور اعتماد تواند بود.

(مقالات و بررسيها)

تحقیق درباره خراج

درباره خراج و کیفیت جابیت آن، علاوه بر کتب تاریخ که مورخین ضمن بیان وقایع تاریخی بدان اشاره کرده‌اند و کتب سیاست مدن که مولفین فصولی جداگانه به بحث جزیه و خراج و احکام اهل ذمه اختصاص داده‌اند، کتابهایی هم تحت عنوان خراج یا اموال نوشته شده است که نویسندگان آن کتب موضوعات مالی و از جمله جزیه و خراج را مستقلاً مورد بحث قرار داده و تا آنجا که ممکن بوده است به روشن کردن مسائل مربوط به آن کوشیده‌اند که از این جمله بیشتر از همه، کتاب الخراج ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم متوفی ۱۸۲ هجری، کتاب الخراج یحیی بن آدم القرشی متوفی ۱۰۴ هجری، کتاب الخراج قدامة بن جعفر و کتاب الاموال ابو عبید القاسم بن سلام متوفی ۲۲۴ هجری و همچنین دو کتاب الاحکام السلطانیة ماوردی و ابو یعلی (از کتب سیاست مدن) مورد مراجعه و استناد محققین و دانشمندان قرار دارد. قدامة بن جعفر ظاهراً کتابی مفصل داشته است مشتمل بر آن چه دبیران و منشیان بدانستن آن محتاج بوده‌اند و کتاب الخراج و نقد النثر و اجزائی از آن کتاب مفقودی باشد که قسمتی از جزء ششم و هفتم آن که مربوط به خراج است، اولی توسط دی غویه ضمن کتاب المسالك و الممالك ابن خرداد به در سال ۱۸۸۹ و دومی توسط بن شمش (A. Ben Shemesh) بصورت افسست از روی نسخه خطی پاریس در سال ۱۹۶۵ مستقلاً چاپ شده است.

علاوه بر این آثار پایه، کتب زیادی هم در باره اوضاع مالی و اقتصادی مسلمین در زمانهای مختلف از طرف متقدمین و متأخرین و مستشرقین نوشته شده که هر یک از آنها در حد خود بعنوان يك اثر تحقیقی توانسته است كمك شایانی بروشن نمودن جزئیات مسائل مالی بنماید. مؤلفین اینگونه کتب اکثر سعی کرده‌اند تا آنجا که مقدور بوده است وضع مالی مسلمین را بخصوص از نظر در آمد جزیه و خراج که رل مهمی در اقتصادیات آنان بویژه در قرون اولیه هجری بازی می‌کرده است روشن نمایند، زیرا در آن دوران در آمد جزیه و خراج قسمت اعظم در آمد دولت را تشکیل می‌داد و تقریباً میتوان گفت مدت چند قرن اقتصاد مسلمین بر این منبع در آمد استوار بود. اهمیت جزیه و خراج از آن جهت بود که درآمدهای دیگر نظیر غنائم موقتی بود و با پایان جنگها خودبخود از بین می‌رفت و زکوة و خمس هم بموجب آیات قرآنی^۱ موارد مصرف معین داشت و نمیشد بعنوان در آمد ثابت دولت روی آنها حساب کرد. از جزیه و خراج هم تنها خراج بود که بعلت منابع ثابتی که داشت ممکن بود بعنوان يك در آمد ثابت روی آن حساب کرد. زیرا جزیه با اسلام اهل ذمه ساقط میشد^۲ و بادر نظر گرفتن اینکه توسعه روز-

۱- انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب وفي سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم (سوره توبه، آیه ۶۰).

واعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسہ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر (سوره انفال، آیه ۴۱).

۲- ابو عبید قاسم بن سلام، الاموال ۴۸-۴۷ (چاپ محمد حامد الفقی ۱۳۵۳ هجری)؛ ماوردی، الاحکام السلطانیة ۱۲۷ (چاپ، بدرالدین النعسانی ۱۹۰۹ میلادی).

افزون اسلام بخصوص در قرن اول موجب می شد که توجه و رغبت اهل ذمه بقبول اسلام زیاد تر گردد، خود بخود تنهادر آمدی که میتوانست بعنوان پشتوانه خزانه دولت مورد توجه قرار گیرد خراج بود. از آثار همین توجه تألیف کتب مستقلی است تحت عنوان خراج تا بدان وسیله تمام جزئیات مربوط باین یگانه منبع در آمد را مورد بحث و تدقیق قرار دهند و تا آنجا که مقدور است مسائل آنرا روشن نمایند. گرچه این کتب در تحقق بخشیدن باین هدف کمک شایانی کرده اند ولی مسأله ای که در تمام این کتب همه جا بچشم می خورد و بعنوان مشکلی در راه تحقیق دانشمندان و محققین بعدی جلوه گر شده و احیاناً موجب رهنمونی آنان به بن بست گردیده است، بکار رفتن کلمه جزیه بجای خراج و بالعکس خراج بجای جزیه، در این کتب و امثال آن می باشد که موجب شده است عده ای آنرا دلیل بر عدم تمایز این دو مالیات از یکدیگر، لا اقل در قرون اولیه هجری فرض کنند. این مشکل بیشتر وقتی خود نمائی می کند که کتب مذکور از یک طرف جزیه را بمالیات بر رؤس و خراج را بمالیات بر اراضی تعریف و از یکدیگر متمایز می کنند^۲ و از طرفی دیگر عباراتی نظیر عبارات زیر بکار می برند:

۱- فان كانت لیست من ارض الجزية فاعطاها (کتاب الخراج :

یحیی بن آدم صفحه ۲۶ چاپ احمد محمد شاکر ۱۳۴۷)

۲- ان الارض لی کلها بجزية خمسة در اهم (همان مأخذ صفحه

(۵۶)

۳- فی ارضین فی ایدیهم، ان یرفع عنها الجزية و یضع علیها الصدقة (همان مأخذ صفحه ۶۲).

۳- ماوردی، الاحکام السلطانیة ۱۳۱-۱۲۷؛ ابویوسف، کتاب الخراج

۳۸ (المطبوعه السلطانیة ۱۳۵۲)؛ ابویعلی، الاحکام السلطانیة ۱۳۷.

۴- الجزیه التي تؤخذ منهم انما هي خراج (طبری، اختلاف الفقهاء
صفحه ۲۲۵، چاپ یوسف شاخت)

۵- الخراج هو جزیه الارض كما ان الجزیه خراج الرقاب
(ابن قیم الجوزیه، احکام اهل الذمه، جلد اول صفحه ۱۰۰، چاپ صالح
احمد العلی)

۶- فهذا الخراج جزیه تؤخذ منهم (ماوردی، الاحکام السلطانیه
صفحه ۱۳۲، چاپ مطبعة السعاده)

عبارت اخیر از ماوردی است که در الاحکام السلطانیه آمده است.
او محقق و دانشمندی است که در اطلاع بر این مسائل شاید یگانه
عصر خود بوده و احتمالاً برای اولین مرتبه در صدد رفع این اشکال
برآمده و سعی کرده است با یک بررسی دقیق و جوه اجتماع و افتراق
جزیه و خراج را بشرح زیر تحت ضابطه معینی در آورد:

و جوه اجتماع : ۱- هر دو از کفار گرفته می شوند. ۲- هر دو
مال فنی و مورد مصرف واحدی دارند. ۳- هر دو بحلول سال فرض و
قبل از آن واجب نمی شوند.

و جوه افتراق : ۱- جزیه بنص قرآن مقرر گردیده در حالیکه علت
برقرار خراج اجتهاد است. ۲- حداقل جزیه از طرف شریعت تعیین و
حداکثر آن بنظر خلیفه یا جزیه گزار واکذار گردیده است، در حالیکه
حداقل و حداکثر خراج هر دو بنظر خراج گزار واکذار گردیده است.
۳- جزیه با اسلام آوردن کافر ساقط میگردد در حالیکه خراج با اسلام
و کفر خراج دهنده میتواند باقی بماند.^۴

با این حال مشاهده میکنیم که در همان کتاب ضمن بیان نوع دوم
از اراضی خراجی عبارت فوق را بکار برده و چنین می گوید: «نوع

۴- ماوردی، الاحکام السلطانیه ۱۲۶ : ابویعلی، الاحکام السلطانیه

دوم عبارت از اراضی هست که صاحبان آن اراضی طبق قرارداد صلحی زمینهای خود را برای خود نگه می دارند مشروط بر آنکه خراج بپردازند و این خراج جزیه ایست که از آنان گرفته می شود.^۵

تعریف خراج به جزیه در این عبارت و جزیه به خراج در عبارت طبری^۶ و هردو بیکدیگر در عبارت ابن قیم الجوزیه^۷ و با نسبت دادن جزیه باراضی در عبارت یحیی بن آدم^۸ این سؤال را پیش می آورد که اگر خراج است چرا با جزیه تعریف شده و اگر جزیه است چرا اسم خراج بر آن نهاده اند و هم چنین اگر خراج مالیات بر اراضی و جزیه مالیات بر رؤس است پس چرا جزیه را با ارض ذکر کرده اند. علاوه بر آنکه اگر اولین وجه اجتماع آن دو، این است که هردو از کفار گرفته می شوند چرا در وجه سوم از وجوه افتراق خراج را با اسلام هم قابل بقاء تلقی می کنند؟! می کنند!

ظاهراً تصور این تناقض گوئی و تضاد موجب شده است که افتراق و تمایز بین جزیه و خراج بصورت یکی از مسائل بغرنجی در آید که اثر ابهام آن در آثار بعد و حتی آثار تحقیقی جدید هم بخوبی مشاهده گردد. دانشمند محقق عبدالعزیز الدوری در کتاب تاریخ العراق - الاقتصادية فی القرن الرابع الهجری، تحت تأثیر همین ابهام، ضمن بحث از ضرائب اسلامی، نظر داده اند که در اوائل اسلام تا مدتی تمایز بین جزیه و خراج روشن نبوده است و تمایز موجود بیشتر از زمان عمر بن

۵- ماوردی، الاحکام السلطانیة ۱۳۲ (فهذا الخراج جزية توخذ منهم)

۶- طبری، اختلاف الفقهاء ۲۲۵ (جاب يوسف شاخت ۱۹۳۲).

۷- ابن قیم الجوزیه، احکام اهل الذمه، جلد اول ۱۰۰.

۸- یحیی بن آدم کتاب، الخراج ۵۶-۲۵.

عبدالعزیز بمیان آمده و در قرن چهارم شکل ثابتی بخود گرفته است.^۹ ایشان برای قسمت اول نظر خود ادله‌ای می‌آورند که ما آنها را تحت شماره‌های از یک تا چهار بعنوان موارد استعمال این دو کلمه بجای یکدیگر متذکر شدیم و برای قسمت دوم یعنی تمایز آن در قرن چهارم، گرچه دلیلی نمی‌آورند، ولی از اشاره‌ای که به پاورقی نموده‌اند چنین برمی‌آید که مرادشان از تمایز و اتخاذ شکل ثابت در قرن چهارم همان تمایزی است که از طرف ماوردی در بیان وجوه اجتماع و افتراق بیان شده است.

بررسی موارد استناد آقای الدوری و سایر مواردی را که ظاهراً جزیه و خراج بجای یکدیگر بکار رفته است، به کمی بعد موکول نموده در این جا همین قدر اشاره می‌کنیم که تحدید زمانی ایشان موارد نقض فراوان دارد زیرا در قرن هفتم ابن القیم الجوزیه در موارد فراوان خراج و جزیه را یکدیگر معرفی مینماید که از آن جمله است «المخراج هو جزیه الارض والجزیه خراج الرقاب»^{۱۰}. کما اینکه ماوردی هم همانطور که اشارت رفت در ضمن بیان نوع دوم اراضی خراجی، خراج مأخوذه از آنها بجزیه تعریف مینماید^{۱۱} و اگر قرار بود عدم تمایز تصور شده، قبل از قرن چهارم در آن قرن از بین رفته باشد و جزیه و خراج شکل ثابتی بخود گرفته باشند نمی‌بایستی موارد نقضی این چنین، آنها را از طرف ماوردی که بخاطر رفع ابهام در صدد بیان ضابطه برمی‌آید پیدا شود.

البته این را نمیشود انکار کرد که جزیه و خراج از نظر مفهوم کلی

۹- عبدالعزیز الدوری، تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع

الهجری ۱۸۲-۱۸۱.

۱۰- ابن قیم الجوزیه، احکام اهل الذمه جلد اول ۱۰۰.

۱۱- ماوردی، الاحکام السلطانیة ۱۳۲.

در اذهان از یکدیگر متمایز بوده‌اند. بدین معنی که همه میدانسته‌اند جزیه مالیات بر رؤس و خراج مالیات بر اراضی است و این معنائی است که تمام کتب علی‌رغم داشتن موارد نقضی نظیر موارد نقض ذکر شده، بدان تصریح می‌کنند و تقریباً مفهوم متبادر بذهن هر کس نیز از جزیه مالیات بر رؤس و خراج مالیات بر اراضی بوده است. ولی صحبت در این است که با این تمایز ذهنی و مسلم، چه عاملی موجب شده است که گاه و بیگاه این دو را بجای یکدیگر بکار برند یا به عبارت دقیق‌تر به یکدیگر تعریف نمایند؟ آیا همانطور که آقای الدوری ادعا کرده‌اند، این امر دلیل بر عدم تمایز این دو از یکدیگر، ولو برای مدت محدودی، بوده و یا اینکه جزیه و خراج را در اینگونه موارد در معانی مخصوص به کار برده و در حقیقت خواسته‌اند آن معنی را برای جزیه و یا خراج بدینوسیله مشخص نمایند؟ آنچه در این مقاله ماسعی داریم روشن کنیم پاسخ بهمین سؤال است.

برای روشن شدن این مسأله لازم است ابتدا اشاره‌ای به کیفیت پیدایش خراج در بین مسلمین بنمائیم آنگاه به بررسی انواع خراج موجود بین آنان و موارد استعمال آن در کتب و عبارات بپردازیم.

خراج برخلاف جزیه يك مالیات اسلامی نیست و قبل از خلیفهٔ دوم بین مسلمانان وجود نداشته است. يك بررسی دقیق نشان میدهد که آنان اصولاً از وجود چنین مالیاتی و بکار رفتن کلمهٔ خراج برای آن بکلی بی‌اطلاع بوده‌اند. زیرا در هیچ جا دیده نشده که تا قبل از فتح ایران این کلمه را در این معنی بخصوص بکار برده باشند. گرچه کلمهٔ خراج در قرآن سوره مومنین آیه ۷۲ (ام تسلمهم خرّجا فخرّج ربک خیر و هو خیر الرّاقین) آمده است ولی بطور مسلم بمعنی خراج اصطلاحی نیست و بقول ماوردی، تمسک باین آیه برخلاف آیهٔ جزیه، خراج را غیر

واجب می گرداند^{۱۲}. تحقیقات دانشمندان مستشرق هم مؤید این معنی است که خراج بمعنی مالیات بر اراضی، مأخوذ از کلمه Kharâgh می باشد، که در زبان پهلوی عبارت از مالیات بر اراضی بوده است و احتمال دارد که در زمان هخامنشیان از زبان آرامی وارد زبان پهلوی شده باشد^{۱۳}. گرچه در کتب لغت عربی خراج را بمعنی غله هم ذکر می کنند^{۱۴} و این میتواند مناسبتی با خراج اصطلاحی از نظر محصولی که بعنوان مالیات می گرفته اند، داشته باشد ولی معلوم نیست که این معنی برای خراج قبل از فتح ایران و آشنائی اعراب با خراج و استعمال آن در اراضی و محصول در لغت عرب وجود داشته است یا نه؟ زیرا احتمال قوی دارد، با توجه بقرائن مذکور به سبب غله ای که بعنوان خراج اخذ می شده، این معنی هم در لغت عرب برای خراج بعداً منظور شده باشد. بهر حال مسأله ایست که احتیاج به تحقیق و بررسی در زبان عرب قبل از فتح ایران دارد، ولی آنچه مسلم است در آثار اسلامی - که بعنوان حدیث - از زمان پیغمبر و ابوبکر نقل شده خراج بدین معنی وجود ندارد. زیرا بهترین محل برای بکار بردن این کلمه در معنی مالیات ارضی باید ضمن قراردادهائی باشد که با ذمیان می بسته اند و تا آنجا که مأخذ موجود نشان می دهد و ما از آنها اطلاع داریم، در این قراردادها بجز کلمه جزیه

۱۲- ماوردی ، الاحکام السلطانیة ۱۳۱.

W. Henning «Arabish Harag» *Orientalia*, IV Rome 1-3
P. 291-930. Gibb and Kermer: *Shorter Encyclopaedia of Islam*
(Leiden) P. 245.

۱۴- ابن منظور ، لسان العرب ، جلد هشتم ۲۵۱-۲۵۲ (چاپ بیروت ۱۹۵۵)؛ زمخشری ، اساس البلاغه ، جلد اول ۲۲۲ (چاپ مصر ۱۹۲۲)؛ ابو عبید
الاموال ، ۷۳.

کلمه دیگری بکار نرفته است. گرچه گاهی مقداری از محصولات کشاورزی را هم بعنوان غذای لشکریان بصورت جنس، در آن قرارداد می گنجانده اند ولی به هیچوجه عنوان خراج و مالیات بر اراضی نداشته است. بهمین جهت هم هست که ماوردی در فرق بین جزیه و خراج میگوید حداقل جزیه از طرف شرع تعیین و حداکثر آن بنظر خلیفه و اگذار گردیده است، در حالیکه حداقل و حداکثر خراج بنظر خراج گزار و اگذار گردیده است. زیرا خراج مانند جزیه مأخذ شرعی ندارد و اصولاً قبل از فتح ایران آن را نمی شناخته اند و اراضی زراعی زیادی هم نداشته اند تا در صدد بیان حکم آن برآیند و در فکر این باشند که از آن بعنوان يك منبع در آمد مهم بنحو درست بهره برداری نمایند.

فتح سواد عراق و ایران موجب شد که اولاً اراضی زراعتی زیادی که روزگاری یکی از منابع در آمد مهم دولت ساسانی بشمار می آمد بدست اعراب بیفتد و ثانیاً از یک روش مالیاتی جدید یعنی نظام مالیات بر اراضی که از آن بخراج تعبیر می شد اطلاع پیدا کنند. در این جا بود که خلیفه دوم بلافاصله در صدد استفاده از این نظام و تطبیق آن در اراضی مفتوحه بر آمد^{۱۵}. منتهی لازم بود ابتدا آنرا باموازین شرعی تطبیق دهد، زیرا طبق روش پیغمبر در اراضی مفتوحه بصلح، مصالحه کنندگان میبایستی جزیه بدهند و در اراضی مفتوحه بزور، اراضی هم، جزء اموال غنائم میبایستی بین محاربین تقسیم گردد^{۱۶}. اولین اقدام خلیفه دوم در اجرای این نظام که میتواند تطبیق باموازین شرعی هم داشته باشد این بود که مالیات بر اراضی را هم جزء قراردادهای جزیه بگنجانند. همین کار

۱۵- ابویوسف، کتاب الخراج، ۲۸؛ بلاذری فتوح البلدان ۲۶۶-۲۶۵

(چاپ رضوان محمد رضوان).

۱۶- ابوعبید القاسم بن سلام، الاموال، ۵۵ به بعد.

را هم کرد و بطوریکه در قراردادهای بعد از آن زمان ملاحظه میکنیم، خراج بر اراضی را هم در جنب جزیه، بمواد قرارداد اضافه نموده اند^{۱۷}. اضافه نمودن ماده ای علاوه بر معمول زمان پیغمبر بمواد قرارداد جزیه کار مشکلی نبود زیرا عدم تعیین حد شرعی برای حداکثر و کیفیت اخذ جزیه از طرف پیغمبر، و موارد عمل مختلف پیغمبر نسبت بقبول مواد جنسی و نقدی در قراردادهای جزیه، اجازه میداد که مسأله اینطور تعبیر شود که تعیین حداکثر و کیفیت آن بنظر خلیفه و یا جزیه گزار و اگذار گردیده است.

در حقیقت تا این جا خراج چیز دیگری جز همان مالیات مقرره بر اهل ذمه یعنی جزیه نبود. منتهی چون از اراضی گرفته می شد و مالیات اراضی را بعنوان خراج شناخته بودند، این نوع جزیه را هم باعتبار ارتباط آن با اراضی خراج می گفتند و همانطوریکه مشاهده خواهیم کرد، برای تمایز این نوع خراج از انواع دیگری که بعداً بوجود آمده و بدان اشاره خواهیم نمود، اکثر آن را با جزیه تعریف کرده اند زیرا تحت شرایط جزیه اخذ میشد و در حقیقت جزئی از قرارداد جزیه که بموجب آیه جزیه منعقد شده بود بحساب می آمد. به همین جهت در این مقاله ما از این خراج به خراج جزیه ای تعبیر می کنیم.

اخذ مالیات ارضی بدین صورت فقط در مواردی امکان داشت که مسلمین با مقاومت اهالی روبرو نمیشدند و طبق توافق طرفین، مالیاتی بر رؤس و اراضی مقرر و در نتیجه اهالی بعنوان اهل ذمه تحت حمایت مسلمین قرار می گرفتند. اما در اراضی و شهرهایی که اهالی مقاومت

۱۷ - بلاذری، فتوح البلدان ۱۳۱-۱۳۰، در مورد قرارداد صلح با بعلبک

و حماة (چاپ دی غویه De Goeje ۱۸۶۵).

میکردند و بزور فتح میشد، اجراء تدبیر فوق امکان نداشت، زیرا اینگونه اراضی جزء غنائم بود و طبق دستور قرآن، میبایستی تمام اموال غنائم، از منقول و غیر منقول، پس از اخراج خمس، بین محاربین تقسیم شود.^{۱۸} و چون در اکثر موارد عربها با مقاومت ایرانیها روبرو میشدند، خود بخود پس از پیروزی، میبایستی اموال آنان بین محاربین تقسیم شود. يك قلم مهم از این اموال، اراضی زراعتی بود که همانطوریکه اشاره کردیم یکی از منابع مهم درآمد دولت ساسانی بشمار می آمد و حال می باید بین محاربینی که اصولاً از زراعت و ارزش زمین و محصولات آن اطلاع ندارند تقسیم شود و یا بعبارت دیگر با این تقسیم، این منبع درآمد، بدست نابودی سپرده شود. زیرا صاحبان جدید علاوه بر آنکه از کشاورزی و بهره برداری از آن اطلاع نداشتند، به علت اشتغال بجنگ وقت آنرا هم پیدا نمیکردند که بکشاورزی بپردازند. خلیفه دوم بخوبی و بموقع متوجه این نکته شده بود و شاید هم بعضی از افرادی که از ارزش آن اراضی اطلاع داشتند او را مطلع گردانده بودند، بهمین جهت در صدد حل این مشکل برآمد. اولین اقدام در راه جلوگیری از تخریب این اراضی، جلوگیری از تقسیم آن بین محاربین بود که در این راه خلیفه دوم با دو مانع بزرگ مواجه بود: یکی از این دو مانع آیه غنیمت بود که بدون تفریق بین اموال منقول و غیر منقول بطور صریح چهار پنجم اموال غنائم را بمحاربین اختصاص داده بود^{۱۹}، و دیگری چشم داشت محاربین که از صحرای سوزان عربستان اکنون به بهشتی رسیده بودند و به هیچوجه راضی نمیشدند دل از آن برکنند، بخصوص که ظاهر دستورات شرعی هم به نفع آنان بود. برای حل این

۱۸- ابو عبید، الاموال، ۵۶.

۱۹- سوره انفال، آیات ۶۹-۴۱.

دومشکل تنها تذکر و تمسک به مصالح مسلمین در آینده کافی نبود بلکه علاوه بر پیدا کردن دلیلی از قرآن و سنت، جلب پشتیبانی صحابه پیغمبر که در آنروز بیش از دیگران با احکام اسلامی وارد بودند نیز لازم بنظر می آمد.

در سنت ظاهر اموردی نبود که خلیفه دوم بتواند از آن کمک بگیرد زیرا عمل پیغمبر نسبت باموال غنائم اکثر مؤید نظر محاربین و مخالف با هدف عمر بود^{۲۰}. تنها موردی که از سنت ممکن بود مورد استفاده قرار گیرد رفتاری بود که پیغمبر نسبت باموال و اراضی مکیان معمول داشت، یعنی بعد از فتح مکه، علی رغم آنکه بزور فتح شده بود، اموال و اراضی را باهالی بخشید و نگذاشت بعنوان غنیمت بین محاربین تقسیم گردد^{۲۱}. عمر میتواند باستناد آن از تقسیم اراضی سواد بین محاربین جلوگیری نماید ولی این کافی نبود زیرا هدف او تنها عدم تقسیم زمین بین محاربین و برگرداندن آن باهالی نبود بلکه او میخواست که اراضی را به ملکیت عموم مسلمین در آورد، آنگاه بابرقراری خراج، زراعت آنرا باهالی که وارد بآن بودند واگذار نماید. بنابراین ناچار بود دست بدامن قرآن بزند و از طریق تفسیر بعضی از آیات، عمل خود را موجه و مطابق با موازین شرعی جلوه دهد. همین کار را هم کرد و با تمسک بآیه فئی^{۲۲} که در ذیل آن بحق افرادی که بعداً خواهند آمد اشاره شده، در صددرآمد که صحابه را نیز وادار بقبول این معنی نماید که حفظ حقوق افرادی که بعداً در مواقعی که جنگ و غنیمتی در کار نخواهد بود خواهند آمد

۲۰- ابو عبید، الاموال، ۵۶.

۲۱- ابو عبید، الاموال، ۶۳-۶۴.

۲۲- ابویوسف، کتاب الخراج، ۲۶؛ ابو عبید، الاموال، ۶۱؛ سورة الحشر

آیات ۱۰-۹-۸-۷.

باین است که از تقسیم اموال غیر منقول بین محاربین جلوگیری نموده و آن را بصورت منبوع در آمدی برای تمام مسلمین حال و آینده در آورد. خلیفه برای جلب پشتیبانی صحابه ابتداء مطلب را بامهاجرین در میان نهاد، بعضی از آنان از جمله عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن العوام و بلال بن رباح رأی بر تقسیم داشتند در حالیکه بعضی دیگر مانند علی- بن ابی طالب، عثمان بن عفان، طلحه، ابن عمر و معاذ بن جبل عدم تقسیم اراضی فتح شده را بین محاربین بنفع مسلمین و آینده آنان تشخیص داده و عمر را در فکری که داشت تأیید می کردند. دلیل طرفداران تقسیم آیه غنیمت و عمل پیغمبر در مورد اراضی خیبر بود که پیغمبر آنها را بین (اهل حدیبیه) تقسیم نمود^{۲۴}.

ابویوسف میگوید وقتی عمر دید که در بین مهاجرین اختلاف است مسأله را با ده تن از بزرگان انصار ۵ تن از اوس و ۵ تن از خزرج در میان نهاد و ضمن اشاره باهمیت مسأله گفت من از شما میخواهم که مرا در این وظیفه ای که بعهده دارم یاری کنید و بدون ملاحظه شخص من آنچه بنظرتان درست می آید اظهار نمائید. من دلائل خود را مبنی بر عدم تقسیم بشما عرضه میکنم، شما مردمانی هستید که با کتاب خدا آشنائی دارید چنانکه نظر مرا مطابق قرآن تشخیص میدهید مرا پشتیبانی نمائید و اگر خلاف راه حق یافتید مرا راهنمایی کنید. من بجز حق و مصلحت مسلمین طالب چیز دیگری نیستم، قصد ظلمی هم بکسی ندارم و از ظلم هم بخدا پناه میبرم. عده ای تصور میکنند با عدم تقسیم اراضی بین محاربین بآنها ظلم کرده ام ولی من ملاحظه میکنم پس از فتح اراضی کسری چیز دیگری برای فتح باقی نمی ماند و در آمد دیگری در پیش نخواهیم داشت،

در صورتیکه مخارج زیادی را باید تحمل نمایم. زیرا حفظ حدود و ثغور این مملکت عظیم احتیاج به مردمی و لشکریانی دارد که بتوانند در مقابل بیگانگان و مهاجمین از آن دفاع کنند و این امر احتیاج به بودجه ثابتی دارد که بتواند مخارج آنرا چه در حال و چه در آینده تأمین کند. بنظر من تنها طریق تأمین آن جلوگیری از تقسیم اراضی است بین محاربین. زیرا اراضی ثابت و بهره و در آمد آن مستمر است. بهمین جهت هم دستور داده ام که باستثنای اراضی، دیگر اموال غنائم را پس از اخراج خمس بین محاربین تقسیم نمایند. میخوام اراضی را برای تمام مسلمین نگاهدارم و اهالی آنها را بسایر قراری خراج که يك در آمد دائمی برای مسلمین خواهد بود در آن اراضی بگمارم تا با اطلاعاتی که دارند آنرا مانند سابق بهره ورنگاه دارند. عمل من باستناد آیه فئی است که در ذیل آن علاوه بر اشاره بحقوق انصار و مهاجرین، بحقوق افرادی هم که بعداً خواهند آمد اشاره شده است.^{۲۴} حال شما بگوئید آیا حفظ حدود و ثغور اسلام در این صحنه پهن آور نظیر شام و جزیره، کوفه و بصره و ایران لازم است یا نه؟ اگر لازم است احتیاج به لشکریان دارد یا نه؟ و اگر دارد لشکر بدر آمد ثابت و مستمر احتیاج دارد یا نه؟ و اگر دارد آیا من میتوانم آنرا از غیر این طریق تأمین کنم؟

ظاهراً در این جا همه این استدلال منطقی خلیفه را پسندیده و او را در رأیش تأیید مینمایند و بدین شکل عمر موفق میشود با تدبیر و دقت نظری که مخصوص بخودش بوده از انهدام و از بین رفتن بزرگترین منبع درآمد که سالهای زیاد چرخ اقتصادی امپراطوری اسلامی را میچرخاند جلوگیری نماید. از پاسخی که عمر بعمل خود (که در این مورد کسب

۲۴ - ابویوسف، کتاب الخراج، ۲۵.

تکلیف کرده بودند) می‌دهد بخوبی این دقت نظر و حسن استدلال هویدا است. او در جواب سعد بن ابی وقاص چنین می‌نویسد: «از مضمون نامه تو درباره درخواست مردم در مورد تقسیم اموال غنائم مطلع شدم، بمحض دریافت این پاسخ تمام اموال منقول غنائم را که لشکریان بجنگ و زور بدست آورده‌اند پس از اخراج خمس بین آنان تقسیم کن ولی اراضی و انهار را در دست اهالی آنها واگذار تا منبع درآمدی برای عطایای مسلمین باشد زیرا اگر امروز تو آنها را بین محاربین تقسیم بکنی برای بعدی‌ها چیزی باقی نخواهد ماند»^{۲۵}. ابویوسف در این خصوص چنین می‌گوید: «امتناع عمر از تقسیم اراضی بین محاربین و تطبیق آن با کتاب خدا، توفیقی خدائی برای عمرو خیبری محض برای مسلمین بود، زیرا اگر درآمد این اراضی نبود مسلمین نمیتوانستند لشکریان مجهزی برای مقابله و حفظ حدود و ثغور خود داشته باشند»^{۲۶}.

در حقیقت میتوان گفت عمر علاوه بر حفظ حدود مسلمین چهار هدف بزرگ دیگر نیز داشت که با این اقدام بآنها جامه عمل پوشاند:

اول - جلوگیری از بوجود آمدن مالکیت عمده، زیرا اراضی مفتوحه بقدری فراوان و زیاد بود که اگر تقسیم میگردید، خواهی نخواهی موجب میشد که مالکیت‌های فوق‌العاده بزرگ بوجود آید. کما اینکه نمونه‌هایی از آن را میتوانیم در اثر سهل انگاریهای عثمان و خلفای اموی مشاهده کنیم^{۲۷}.

دوم - تأمین يك درآمد مستمر برای خزانه دولت که علاوه بر حفظ

۲۵- یحیی بن آدم، کتاب الخراج ۴۸؛ بلاذری، فتوح البلدان، ۲۶۶.

۲۶- ابویوسف، کتاب الخراج، ۲۷.

۲۷- طه‌حصین، الفتنة الكبرى، جلد اول، ۲۰۳ به بعد.

حدود و ثغور، بتواند پشتوانه‌ای برای سایر مصالح عمومی گردد.
سوم - جلوگیری از خرابی این اراضی که گفتیم اگر بدست
محاربین می‌افتاد، بعلت عدم اطلاع بر امور کشاورزی نتیجه‌ای جز خرابی
و ویرانی نداشت.

چهارم - جلوگیری از پای بندی اعراب بزمین و زراعت که بعقیده
عمر سبب انصراف آنان از مجاهده در راه نشر و توسعه اسلام می‌شد^{۲۸}.
اقدام متهورانه خلیفه دوم در مورد اراضی سواد آنچنان غیر-
منتظره و ظاهراً مخالف بانصوص سنت که اعراب پیروی از آنرا برای
جلب منافع شخصی خود ترجیح میدادند بود که اثر آنرا حتی در قرون
بعدهم در آثار فقهی بنحو روشنی میتوانیم مشاهده کنیم.

عده‌ای از جمله امام شافعی عقیده دارند، اراضی که بجنگ فتح
میشود جزء اموال غنائم بشمار می‌آید و باید پس از اخراج خمس بین
محاربین تقسیم گردد مگر آنکه آنان از حق خود صرف نظر نمایند که در
آن صورت وقف بر تمام مسلمین می‌گردد.^{۲۹} ظاهراً قسمت اخیر بمنظور
توجیه عمل خلیفه دوم اضافه شده است زیرا اگر قرار باشد حکم شرعی
در مورد اراضی مفتوح العنوة این باشد که بین محاربین تقسیم شود، بناچار
باید یا عمل عمر را در مورد اراضی سواد مخالف بساحکم شرعی تلقی
نمایند یا اینکه برای آن محملی بتراشند. این محمل ظاهراً این بوده است
که عمر در جلوگیری از تقسیم اراضی سواد، رضایت محاربین را جلب
کرده است. مستند اینها در این محمل روایاتی است که دلالت دارد خلیفه

۲۸- دکتور احمد ابراهیم الشریف ، دور الحجاز فی الحیاة السیاسیة-

العامۃ، ۳۱۲ (چاپ اول).

۲۹- ماوردی ، الاحکام السلطانیة، ۱۲۲.

دوم در عدم تقسیم اراضی سواد رضایت عده‌ای را جلب کرده است.^{۳۰} گرچه اینگونه روایات وجود دارد ولی متأسفانه نمیتواند بنحوی که مورد نظر این دسته است مورد استفاده قرار گیرد زیرا روایات حاکی از این هستند که قبل از فتح سواد خلیفه وعده‌هایی بصورت اقطاع به بعضی از افراد و قبائل داده بوده است.^{۳۱} و پس از تصمیم بر عدم تقسیم در سواد جلب رضایت و صرف نظر کردن آنان از اراضی اقطاعی خود برمی آید، نه آنکه آنها را راضی کند تا از حقی که بعنوان غنیمت بآنان تعلق گرفته صرف نظر نمایند.

مالک و پیروانش معتقدند که اینگونه اراضی وقف بر تمام مسلمین میباشد و بهیچ وجه بین محاربین نباید تقسیم شود. در حقیقت مالک عمل خلیفه دوم را درباره اینگونه اراضی ولو با عدم رضایت محاربین تأیید میکند و برای آن جنبه تشریحی قائل است.^{۳۲}

ابوحنیفه و پیروانش امام یا خلیفه را در تعیین سرنوشت اینگونه اراضی مخیر میدانند و میگویند خلیفه، هم میتواند اراضی مفتوح العنوة را بین محاربین تقسیم کند، چنانکه پیغمبر در مورد اراضی خیبر عمل کرد. و هم میتواند آنرا وقف بر تمام مسلمین نماید، چنانکه عمر در مورد اراضی

۳۰- ابو عبید ، الاموال ۶۱؛ بلاذری فتوح البلدان ، ۲۰۷.

۳۱- بناً بقول روایات افراد طایفه بجیله يك چهارم از لشکریان را تشکیل میداده اند، بهمین جهت خلیفه دوم برای تشویق آنان تصمیم می گیرد يك چهارم از اراضی سواد را در صورت فتح بآنان بدهد ولی پس از وقوف براهمیتی که این اراضی میتواند در اقتصاد جامعه مسلمین در آینده داشته باشد ، از این تصمیم منصرف وسی می کند آنان را با پول راضی کند تا از اراضی که بآنان واگذار شده و بناً بقول بعضی از روایات دو یا سه سال در اختیار گرفته بودند صرف نظر نمایند.

۳۲- شیخ طوسی ، کتاب الخلاف ، جلد سوم ، ۲۳۵.

سواد عمل نمود. بعضیها قدمی بالاتر نهاده و این اختیار خلیفه و یا امام را نسبت به تمام اموالی که بقهر و غلبه از کفار گرفته میشود گسترش داده اند. ظاهراً نظر این عده باستناد عملی است که پیغمبر نسبت باهالی مکّه معمول داشت و تمام اموال منقول و غیر منقول را بآنها بخشید^{۳۴}. ابو عبید قاسم - بن سلام ضمن نقل قول باختیار از سفیان بن سعید، آنرا ترجیح داده و در توجیه عمل خلیفه دوم میگوید: «عمل خلیفه دوم هیچگونه تضادی با عمل رسول خدا در مورد اراضی خیر ندارد، زیرا هر کدام باستناد یکی از آیات قرآن عمل کرده اند. عمل رسول خدا باستناد آیه غنیمت و عمل عمر باستناد آیه فنی میباشد»^{۳۵}.

بهر صورت عمر برای اجرای تصمیم خود، عثمان بن حنیف را با اتفاق عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود بعراق فرستاد. عثمان اراضی آنجا را که بالغ بر یکصد و پنجاه میلیون جریب بود مساحی نمود و بنا بر روایت مجاهد بن سعید بر ۳۶ میلیون جریب^{۳۶} و بروایت دیگر بر ۳۳ میلیون جریب^{۳۷} آن که اراضی زراعی و یا قابل کشت بود با توجه بخصوصیاتی که ماوردی^{۳۸} آنها را بشرح زیر خلاصه و تحت ضابطه درمی آورد خراج گذاری نمود و بقیه را که عبارت از اراضی غیر قابل زرع و یا محل سکونت و خانه های مردم بود از خراج معاف کرد.

۳۳ - شیخ طوسی، کتاب الخلاف، جلد سوم، ۲۳۴.

۳۴ - ابو عبید، الاموال، ۶۵.

۳۵ - ابو عبید، الاموال، ۶۰.

۳۶ - ابو عبید، الاموال، ۶۹.

۳۷ - ابو یعلی، الاحکام السلطانیه، ۱۸۸.

۳۸ - ماوردی، الاحکام السلطانیه، ۱۳۳.

خصوصیات مذکور عبارت بود از :

۱- خصوصیات مربوط به زمین مانند خوبی و بدی خاک از لحاظ قابلیت کشت و عدم آن .

۲- خصوصیت مربوط به محصول از لحاظ مرغوبیت و داشتن بازار

۳- خصوصیات مربوط به نحوه آبیاری که آنرا نیز به چهار دسته تقسیم کرده است .

اول - اراضی که بوسیله نهر و چشمه آبیاری میشده اند .

دوم - اراضی که بوسائل دستی مانند سطل و دلو و امثال آن آبیاری میشده اند .

سوم - زمینهایی که بوسیله باران آبیاری و محصول دیم میداده اند .

چهارم - اراضی که بدون احتیاج بآب، بواسطه رطوبت طبیعی بارور بوده اند .

خراجی که با توجه باین خصوصیات و بر طبق اصول فوق از اراضی میگرفتند حکم اجاره و کرایه زمین داشت و با خراجی که بر طبق قانون جزیه و بموجب قرارداد صلح می گرفتند فرق داشت. بهمین جهت هم ما در این مقاله از آن به خراج کرایه ای تعبیر می کنیم. زیرا در خراج جزیه ای زمین متعلق به اهالی بود و آنان میتوانند روی آن معامله کنند مگر آنکه سلب مالکیت بمواد قرارداد اضافه میشد^{۳۹}. در صورتیکه در خراج کرایه ای زمین متعلق به مسلمین و اهالی حق هیچگونه معامله روی آن نداشتند^{۴۰}. در خراج جزیه ای اگر یکی از جزیه دهندگان مسلمان میشد، علاوه بر جزیه، خراج هم ساقط میگردد، در صورتیکه در خراج کرایه ای، مسلمان شدن افراد موجب سقوط خراج نمیشد^{۴۱}. از همه اینها گذشته خراج جزیه ای

۳۹- ماوردی ، الاحکام السلطانیه ، ۱۳۱ .

۴۰- ماوردی ، الاحکام السلطانیه ، ۱۳۲ .

۴۱- ماوردی ، الاحکام السلطانیه ، ۱۳۱ .

مانند خود جزیه، وسیله اذلال و سرشکستگی اهل ذمه بود در حالیکه خراج کرایه‌ای این اثر را نداشت مگر آنکه برای اهل ذمه شدن اهالی، قرارداد جداگانه‌ای منعقد میگردید^{۴۲}. بهمین جهت در خراج جزیه‌ای مسلمانان مجبور بودند برای همیشه رعایت قرارداد را بنمایند در حالیکه در خراج کرایه‌ای میتوانند پس از یکسال، زمین خود را از اهالی که باهل عهد نامیده میشوند بگیرند و یا قرارداد جدیدی بر مبنای بهتری با آنان منعقد نمایند.

در حقیقت آنچه مفهوم واقعی خراج را تشکیل میداد همین خراج کرایه‌ای بود که با همین معنی، از ایرانیها به مسلمانها منتقل شد و خلیفه دوم با همین مفهوم آنرا در مورد اراضی سواد بمورد اجراء گذارد، بدین منظور که اراضی متعلق بدولت و مسلمانان، و خراج دهنده حکم اجاره دار را داشته باشد و این همان معنایی است که جرجی زیدان از خراج اراده و از آن بعنوان یکی از قدیمترین مالیاتهایی که تاریخ بشر از آن اطلاع دارد یاد میکند و میگوید: «این نوع مالیات از خیلی قدیم و از آن زمانی که اعتقاد به ملکیت زمین برای سلطان و پادشاه وقت پیدا شده وجود داشته است»^{۴۳}. بنابراین باید قبول نمود که بکار بردن کلمه خراج برای خراج جزیه‌ای، يك استعمال تسامحی و مجازی بوده است که میخواستند با آن، آن قسمت از جزیه را که بموجب قرارداد جزیه از اراضی هم میگرفته اند نشان دهند. زیرا قبل از آشنائی اعراب با نظام خراجی و اینکه میشود از اراضی هم مالیات گرفت در قراردادهای صلح فقط کلمه جزیه بصورت نقد یا نقد و جنس بکار برده میشد و اکنون که مسأله

۴۲- ماوردی، الاحکام السلطانیة، ۱۲۳.

۴۳- جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، جلد اول، ۲۳۰ (چاپ

الدكتور حسین مونس).

اراضی هم بمیان آمده بود، لازم بود که در قراردادها، جداگانه بآن اشاره شود. این اشاره جز با کلمه خراج ممکن نبود زیرا عرب خراج را با زمین یاد گرفته بود و هر جا پای زمین در کار بود خراج را هم بکار میبرد؛ منتهی چون با مفهوم واقعی خسراج تفاوت داشت در موقع لزوم برای نشان دادن این تفاوت و اینکه کلمه خراج در این مورد خاص در معنی حقیقی خود بکار نرفته آنرا با کلمه جزیه‌ای، از خراج واقعی متمایز می‌کرد.

تا این جا با دو نوع استعمال برای کلمه خراج آشنا شدیم که اولی بمعنی جزیه و دومی بمعنی اجاره و کرایه بود که هر کدام از لحاظ آثار مترتبه بر آن از دیگری کاملاً متمایز بود. استعمال و معنی سومی که خراج در آن معنی، بیشتر در کتب تاریخ و روایت‌های دیوانی بکار رفته، مفهوم مالیات بمعنی کلی و درآمد بطور عموم میباشد. در این معنی خراج شامل جزیه، خراج جزیه‌ای، خراج کرایه‌ای و احتمالاً سایر درآمدهای دیوانی نیز میگردد. مانند عبارتهائی که حکایت از آن دارد که خراج فلان شهر در سال فلان مقدار بوده یعنی درآمد کلی بیت‌المال از آن شهر بدان مقدار بالغ میگرددیده است.^{۴۴}

تشخیص این سه نوع استعمال و تمایز آنها از یکدیگر علی‌رغم اشکالی که دارد، غیر ممکن نیست، زیرا هنگامی که بحث از درآمد کلی يك منطقه یا يك شهر و ولایت است بطور مسلم میدانیم که مراد گوینده یا نویسنده، خراج بمعنی سوم است. وقتی که صحبت از وسیله اذلال و انعقاد قرارداد صلح با مشرکین و کفار است بطور یقین کلمه خراج در معنی

۴۴- مانند ارقسامی که قدامة بن جعفر بعنوان خراج، هنگام برشمردن درآمد کلی بیت‌المال ذکر می‌کند. کتاب الخراج، صفحه ۲۴۹، ضمیمه کتاب ابن خردادبه (چاپ دی غویه، ۱۸۸۹).

اول یعنی خراج جزیه ای بکار رفته است که تحت شرایط جزیه اخذ و تابع مقررات و نتایج حاصله از آن میباشد. ولی زمانی که مسأله فنی و بهره برداری از اراضی دولتی در میان است قطعاً خراج، بمعنی دوم و در حقیقت معنی واقعی خودش بکار رفته است. يك بررسی دقیق در تمام مواردی که ادعا شده جزیه بجای خراج و یا خراج بجای جزیه بکار رفته است بخوبی نشان میدهد که در تمام آن موارد مراد خراج جزیه ای بوده است که تحت شرایط جزیه اخذ شده و نویسنده یا گوینده خواسته است بدان وسیله، آنرا از دیگر انواع خراج متمایز نماید. چنانکه ماوردی ضمن بیان نوع دوم از اراضی خراجی، خراج مأخوذه از زمینهایی که صاحبان آنها بشرط پرداخت خراج، اراضی را برای خود نگه میدارند، بجزیه تعریف میکند و میگوید: «فهذا الخراج جزیه تؤخذ منهم»^{۴۵} زیرا بموجب قرارداد جزیه این خراج بر آنان مقرر گردیده است. کما اینکه ابن القیم - الجوزیه هنگام بحث از وسیله اذلال و سرشکستگی کفار، خراج را بجزیه الارض و جزیه راجع الخراج الرقاب تعریف می کند^{۴۶}. گرچه ابن القیم الجوزیه در بکار بردن این دو کلمه دقت ماوردی را نداشته است و شاید کمتر کسی را بتوان یافت که در اینگونه موارد، دقتی چون دقت ماوردی مبذول کرده باشد ولی باز با آسانی میتوان دریافت که مرادش از استعمال جزیه بجای خراج و بالعکس خراج بمعنی اول است.

اکنون می پردازیم به بررسی مواردی که آقای عبدالعزیز الدوری استعمال جزیه و خراج را بجای یکدیگر در آن موارد، دلیل بر عدم تمایز آن دو تلقی کرده بودند.

۴۵- ماوردی، الاحکام السلطانیه، ۱۳۲.

۴۶- ابن قیم الجوزیه، احکام اهل الذمه، جلد اول، ۱۰۰.

مورد اول- عبارتی است که خلیفه دوم در پاسخ نامه ابو موسی اشعری (مبنی بر طلب اجازت جهت اعطاء زمینی در ساحل دجله به یکی از مسلمانان) مینویسد و در آن میگوید: «فان كانت لیست من ارض الجزیه فاعطاها» یعنی اگر زمین مورد درخواست از اراضی جزیه نیست میتوانی به بخشی، آقای الدوری بکار بردن جزیه را با ارض در این عبارت دلیل آن دانسته اند که جزیه بجای خراج بکار رفته است، زیرا مالیات مربوط به اراضی خراج است نه جزیه در حالیکه ما، با توجه بمقدمات گذشته، روشن نمودیم که بعضی از اراضی، بموجب قرارداد جزیه، جزء اموال اهالی (اهل- ذمه) در میآمد مشروط بر آنکه خراج معینی پردازند. در اینگونه اراضی دولت حق هیچگونه دخالتی نداشت، بنابراین نمی توانست بکسی به بخشد، در حالیکه اراضی غیر جزیه ای یعنی اراضی خراجی، متعلق بدولت و خلیفه میتوانست در آنها هرگونه تصرفی را که میخواهد بکند. در حقیقت خلیفه با بکار بردن کلمه جزیه با ارض، خواسته است بان نشان دادن موقعیت زمین، از تضييع احتمالی حقوق اهل ذمه جلوگیری نماید. نه آنکه بعلت عدم تمایز مفهوم جزیه و خراج، جزیه را بجای خراج بکار برده است.

مورد دوم- عبارتی است که از عبدالله بن عمر نقل شده است: «ما یسرئی ان الارض لی کلها بجزیه خمسة در اهم، اقر فیها بالصغار علی نفسی» یعنی داشتن يك قطعه زمین جزیه ای با فقط پنج درهم جزیه در سال، مرا خوشحال نمیکند، زیرا بهره برداری از این زمین بمنزله اقرار ضمنی بر قبول سرشکستگی میباشد که مخصوص اهل ذمه است. عبدالله بن عمر میخواهد در این عبارت، از آنهایی که با استفاده از اراضی اهل ذمه در صدد هستند، علاوه بر درآمد زیاد، مالیات کم پردازند انتقاد نماید. ظاهر آ استفاده از اراضی اهل ذمه بصورت کرایه کردن آنها زیاد معمول بوده است. زیرا این اراضی بعلت آنکه متعلق با اهل ذمه و داخل قرارداد صلح بود بغیر از

جزیه مقرره یعنی خراج جزیه‌ای که بعضاً مقدار آن، بخصوص در قراردادهای اولیه اهل ذمه فوق‌العاده ناچیز بود، مورد تعلق مالیات دیگری قرار نمی‌گرفت. بنابراین مسلمانان نفع طلب می‌توانستند با کرایه کردن این اراضی و بهره‌برداری از آن نفع زیادی ببرند در حالی که فقط مجبور به پرداخت مالیات بسیار ناچیزی بودند. بهمین جهت عبدالله بن عمر برای مشخص کردن آن اراضی، کلمه جزیه را با کلمه ارض باهم ذکر میکند تا نشان دهد که مالیاتی که بابت این اراضی می‌پردازند بموجب آیه جزیه و بهره‌برداری از آن بمنزله قبول آثار جزیه یعنی اذلال و سرشکستگی است.

مورد سوم - نامه‌ای است که عده‌ای از اهالی سوادیه به عمر بن - عبدالعزیز خلیفه اموی نوشته و در آن تقاضا کرده‌اند که جزیه اراضی که در دست دارند بردارد و بجای آن صدقه برقرار نماید «فی ارضین فی ایدیهم، ان یرفع عنها الجزیه و یضع علیها الصدقه». عمر هم در پاسخ بنماینده خود عبدالحمید بن عبدالرحمن دستور می‌دهد که من با وضع آن حدود وارد نیستم ولی تو دقت کن اگر این تقاضا کنندگان زمینی در بین اراضی فنی دارند، طبق دستور کلی که برای اراضی هست و قبلاً نیز اجرا میشده عمل نما^{۴۷}.

برای روشن شدن موضوع این نامه و امثال آن لازم است مقدماً باین مطلب اشاره‌ای بکنیم که همانطوریکه در ابتدای مقاله متذکر شدیم با توسعه و پیشرفت اسلام، استقبال اهل ذمه از قبول اسلام هم، زیاد میشد. زیرا آنها علاوه بر آنکه با قبول اسلام دیگر مجبور نبودند سرشکسته باشند و قوانین سخت و کشتنده مخصوص اهل ذمه را رعایت کنند، می‌توانستند صاحب مال و ملک خودگشته و از منافع عمومی و امکاناتی

هم که برای تمام مسلمین وجود داشت استفاده نمایند و از نظره مقررات مالیاتی نیز تابع قوانین مالیاتی مسلمانان گردند. یعنی بجای جزیه و خراج که موجب سرشکستگی و جدائی از ملت مسلمان بود، زکوة و خمس پردازند. از نتایج مستقیم اسلام اهل ذمه، کم شدن در آمد بیت المال و در نتیجه در آمد خلفاء و حکامی بود که بر بیت المال مسلمین حکمرانی میکردند. این کمبود در زمان حجاج بمقدار قابل ملاحظه ای خود را نشان داد^{۴۸} تا جائیکه حجاج را مجبور نمود دستور دهد از زمین مسلمان شده، کماکان جزیه و خراج جزیه ای که می بایست با اسلام آنان ساقط گردد بگیرند^{۴۹}. گرچه این تدبیر احمقانه نتوانست جبران کمبود در آمد بیت المال را بکند ولی همیشه در موجب شد که بعده ای از زمین نو مسلمان ظلم بشود. این ظلم ادامه داشت تا اینکه عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید و دستور داد که از آن پس از زمین مسلمان شده، جزیه و خراج جزیه ای نگیرند. این دستور عمر بن عبدالعزیز، بعلت شکایتی بود که پیوسته از طرف زمین مسلمان شده بخلیفه میرسید و ظاهراً نویسندگان نامه فوق هم از همان افراد بوده اند و تقاضای تبدیل جزیه اراضی خود به عشر داشته اند و برای اینکه به عمر نشان دهند مالیاتی که آنها مسی پردازند از آن نوعی نیست که بتواند با اسلام هم باقی بماند، بلکه از نوعی است که بموجب قرارداد و قانون جزیه تعهد کرده اند، آن را بصورت جزیه اراضی بعمر عرضه میکنند و در حقیقت با بکار بردن کلمه جزیه با اراضی، هم وضع خود را از نظر نوع قرارداد روشن نموده اند و هم نشان داده اند که مالیاتی

۴۸- بلاذری، فتوح البلدان ۲۷؛ ابویعلی، الاحکام السلطانیه، ۱۹۹.

۴۹- ابن عبدالحکم، فتوح مصر ۱۵۶-۱۵۵ (چاپ Torrey ۱۹۳۲)؛

مقریزی، الخطط، جلد اول ۱۳۹. (چاپ مکتبه احیاء العلوم - لبنان)؛ طبری،

تاریخ، جلد هشتم، ۳۵ (چاپ مطبعة الحسينیه).

را که فعلاً میپردازند از آن نوعی است که میبایستی با اسلام ساقط گردد.

مورد چهارم - عبارتی است که طبری از قول شریک، فقیه معروف در مورد اهل سواد نقل میکند: «اهل السواد ارقاء، الجزیه الی توخذ منهم انماهی خراج مثل ما یؤخذ من العبد الخراج»، یعنی اهالی سواد از بندگان هستند و جزیه‌ای که از آنها میگیرند بمنزله خراجی است که عبد الخراج میپردازد، یعنی با اسلام عبدهم ساقط نمیشود. عبد الخراج عبارت از بنده‌ای است که مولایش به او آزادی عمل میدهد که برود و برای خودش کار کند و روزانه، هفتگی، ماهیانه و یا سالیانه مقدار معینی که از آن بخراج تعبیر میکنند به صاحبش بدهد^{۵۰}. بنابراین تا وقتی که این آدم در قید بندگی است باید این خراج را بپردازد چه مسلمان بشود و چه نشود. ظاهراً آقای الدوری تصور کرده‌اند که آنچه اهالی سواد میپردازند فقط خراج اراضی بوده است که شریک فقیه معروف از آن بجزیه تعبیر و در حکم بخراج عبد الخراج تشبیه کرده است و بهمین جهت هم آنرا بعنوان یکی از موارد مورد استناد خود برای عدم تمایز بین جزیه و خراج ذکر نموده‌اند؛ درحالیکه باتوجه به توضیح زیر مشاهده میشود که کلمه جزیه در این مورد بمعنی خودش بکار رفته و هیچ ارتباطی با خراج ندارد.

پس از جلوگیری از تقسیم اراضی بین محاربین و واگذاری آن بدست اهالی در سواد عراق، لازم بود که تکلیف اهالی از نظر موقعیت مدنی نیز روشن گردد؛ زیرا طبق موازین اسلامی اراضی آنان بزور فتح شده بود و خود آنان حکم اسیری را داشتند که خلیفه مسلمین میتواند آنها را بکشد یا با فدیة و یا بدون فدیة آزاد نماید و یا اینکه آنان را بقید بندگی در آورد^{۵۱}. کشتن گذشته از آنکه کار درستی نبود، مطابق با هدف

۵۰- ابن منظور، لسان العرب، ماده خرج.

۵۱- ماوردی، الاحکام السلطانیة، ۱۱۶.

خلیفهٔ دوم نیز که می‌خواست اراضی را بوسیلهٔ اهالی آن آبادنگه دارد نبود. استرقاق هم موجب میشد که مجبور شود آنان را بین محاربین بعنوان اموال منقول غنائم تقسیم کند و این هم منافات باهدف مذکور داشت، بنابراین تنه‌راهی که باقی‌میماند آزادی آنان بود که در آنصورت میتوانست از وجود آنان در آبادی اراضی که اکنون ملك مسلمانان شده بود استفاده نماید. برای این منظور لازم بود که با آنان قراردادی مبنی بر اهل ذمه شدن آنان ببندند. زیرا مسلمان نبودند و ابقاء غیرمسلمان در داخل حدود اسلامی فقط بصورت اهل ذمه یا اهل عهد ممکن بود^{۵۲}، که در صورت دوم پس از گذشت یکسال باز مجبور با خراج آنان میشدند و برای جلوگیری از این اجبار ترجیح داشت که بصورت اهل ذمه باقی بمانند.

برای اهل ذمه شدن، میبایستی جزیه بدهند زیرا خراجی که بابت اراضی قرار بود بردارند نمیتوانست حکم جزیه که آنان را بصورت اهل ذمه درمی‌آورد داشته باشد، بعلمت آنکه در آنصورت میبایستی با قبول اسلام ساقط گردد. در حالیکه میدانیم خراجی که بابت اراضی میبرداخته‌اند با اسلام هم باقی‌میماند. علاوه بر آنکه قبل از قرارداد، اراضی ملك مسلمانان شده بود و آنها خراج را بعنوان کرایه میتوانستند بردارند نه بعنوان جزیه‌ایکه در ازای آن، در تحت حمایت مسلمین درمی‌آمدند. بهمین دلیل مجبور میشدند آن عده‌ای را که قرار داد جداگانه‌ای مبنی بر اهل ذمه بودن نمی‌بستند پس از یکسال اخراج نمایند و یا با آنان قرارداد اهل ذمه ببندند^{۵۳}. بنابراین توضیح، افرادی که مانند شريك قائل به بندگی اهل سواد هستند جزیه‌ای را که آنان بعنوان اهل ذمه شدن میبرداخته‌اند

۵۲- ماوردی، الاحکام السلطانیه، ۱۲۳.

۵۳- ماوردی، الاحکام السلطانیه، ۱۲۳.

در حکم، شبیه بخراج عبدالخراج تلقی میکنند که با اسلام عبدهم ساقط نمیشود زیرا به هر حال عبد است و حق مالک شدن چیزی ندارد، در آمد او در هر حال متعلق بصاحبش میباشد چه اسلام بیآورد و چه در کفر خود باقی بماند. ولی کسانی که قائل بر قیت اهل سواد نیستند میگویند اسلام موجب سقوط جزیه آنان خواهد شد و پس از آن، بصورت مستأجری در می آیند که فقط اجاره برای ملک مورد استفاده خود می پردازند. نتیجه آنکه در این مورد جزیه در معنی جزیه بکار برده شده و هیچگونه ارتباطی با خراج در هیچ یک از معانی آن ندارد و تشبیه آن بخراج عبدالخراج فقط از لحاظ عدم صلاحیت تملک بعد از قبول اسلام میباشد نه بلحاظ توجه بنوع مالیات. بنابراین استناد باین مورد در صورتی امکان داشت که اهالی سواد بغیر از خراج اراضی، چیز دیگری بعنوان جزیه نمی برداختند، در صورتیکه میدانیم اهل ذمه شدن آنان موقوف بر این بود که جزیه پردازند.

علاوه بر آنکه ادعای شریک، درباره رقیت اهل سواد هم مسأله ای قابل بحث است زیرا احقابق تاریخی نشان میدهد که مسلمین در جنگهای خود با اهالی سواد و ایران، جز سران افراد مقاوم، کسی را بقید بندگی در نمی آورده اند. بدو دلیل، اول بعلت آنکه استرقاق آنهمه مردم بمصلحت مسلمانانی که دم از آزادی و اهداف انسانی میزدند نبود و ثانیاً اداره کردن آن همه بنده و عهده دار شدن مخارج کمر شکن آنان کار عاقلانه ای بنظر نمیرسید. بهمین جهت خلیفه دوم در آزادی اینگونه اسیران حتی بعد از تقسیم بین محاربین هم، اصرار می ورزید. چنانکه در مورد اسرای شوشتر، شوش و چند مورد دیگر^{۵۴} عمل کرد. البته شکی نیست که عده ای اسیر را بقید

۵۴- بلاذری، فتوح البلدان، ۳۷۶-۳۷۷-۲۸۲؛ ابو عبید، الاموال

رقبت در آورده اند ولی بطور مسلم بدرجه‌ای که بتوان تمام اهل سواد را جزء بندگان و تابع مقررات عبید در آورد نبوده است .
 اکنون باتوجه بمطالب ذکر شده، و تجزیه و تحلیل انجام شده در موارد استعمال جزیه و خراج میتوانیم مطالب زیر را بعنوان نتایج این بحث بطور اختصار ذکر نمائیم .

۱- خراج در آثار اسلامی درسه معنی بکار رفته است :

اول بمعنی جزیه و آن در مواردی است که بموجب آیه جزیه ، در قرارداد اهل ذمه ، علاوه بر جزیه سرانه مالیات بر اراضی هم اضافه می کردند که ما از آن بخراج جزیه‌ای تعبیر و تأکید نمودیم اینگونه خراج در واقع جزیه‌ای بوده که تسامحاً و مجازاً بآن خراج می گفته اند .

دوم - خراج بمعنی اجاره و کرایه زمین که از کشاورزان مسلمان و غیر مسلمان اراضی فئی می گرفته اند که عبارت از خراج بمعنی واقعی و بهمان مفهومی بوده که از ایرانیها به مسلمانها منتقل شده است .

سوم - خراج بمعنی مالیات کلی که بیشتر در کتب تاریخ و روایتهای دیوانی بکار رفته و بر مجموع درآمد بیت المال از يك شهر یا يك منطقه اطلاق می شده است .

۲- جزیه همیشه بجای خراج بمعنی اول بکار رفته است کما اینکه خراج بمعنی سوم یعنی مالیات کلی نیز همیشه شامل جزیه بوده است و برخلاف نظر آقای الدوری ، بعلت موارد نقضی که در قرون بعد از قرن چهارم مشاهده کردیم هیچگاه اختصاص بقبل از آن قرن نداشته است .
 لکن باید توجه داشت که این امر یعنی استعمال جزیه بجای خراج بمعنی اول نه تنها موجب عدم تمایز بین جزیه و خراج نبوده است بلکه باید قبول کرد که پیوسته سبب تمایز این نوع خراج از دیگر انواع آن

نیز گردیده است؛ زیرا همانطوریکه متذکر شدیم خراج باین معنی چیزی جز جزیه نبوده؛ و در حقیقت از جزیه در این موارد معنی واقعی خودش اراده شده است.

۳- خراج بمعنی دوم به هیچوجه در معنی جزیه و جزیه هیچگاه در معنی این خراج بکار نرفته است. منتهی يك امر موجب شده است که عده ای تصور کنند جزیه را بجای این خراج و آنرا هم بجای جزیه بکار برده اند، بدین شکل که اکثر کسانی که این خراج را می برداخته اند مجبور بوده اند اهل ذمه باشند و برای اهل ذمه بودن لازم بوده است جزیه بپردازند. این امر سبب می شده که بکنفر در عین اینکه موضوع حکم خراج است، متعلق حکم جزیه نیز قرار گیرد. این اتحاد ظاهری موضوع موجب شده که عده ای متعلق هر دو حکم را یکی فرض و تصور نمایند که همان فردی که در يك عبارت متعلق حکم خراج قرار گرفته همان فرد با همان خصوصیات در عبارت دیگر متعلق حکم جزیه نیز قرار گرفته است و چون امکان ندارد که احکام مختلف بموضوع واحدی تعلق گیرد بناچار مجبور بودند قبول کنند که از جزیه و خراج در این دو عبارت يك معنی اراده شده است، که نتیجه آن اعتراف باستعمال جزیه و خراج در معنی یکدیگر است. بخصوص که وجود خراج جزیه ای هم، که از لحاظ حکم با جزیه فرقی نداشت باین تصور کمک میکرد؛ در صورتیکه ما طی این مقاله دیدیم که متعلق خراج بمعنی دوم در همه جا اجاره دار است، در حالیکه متعلق خراج بمعنی اول و یا جزیه، اهل ذمه میباشد و این دو علی رغم اجتماع آن در شخص واحد بایکدیگر هیچگونه ارتباطی ندارند.

۴- همانطوریکه دانشمندان مستشرق عقیده دارند خراج بمعنی مالیات بر اراضی هیچگونه ارتباطی با ماده خرج عربی و خراج مشتق

از آن ندارد؛ زیرا وقتی مسلم شد که خراج بمعنی مالیات بر اراضی قبل از فتح ایران بین اعراب وجود نداشته و اصولاً آنان این کلمه را در این معنی بکار نمی برده و نمی شناخته اند، باید قبول کنیم که علی رغم شباهت ظاهری هیچ ارتباطی بین این کلمه در این معنی و خراج مشتق از ماده خرج عربی وجود ندارد، بخصوص که میدانیم این کلمه در همان زمان و قبل از آن در ایران در معنی مالیات بر اراضی بکار می رفته و پس از فتح ایران و اطلاع مسلمانان بر آن در میان اعراب متداول گشته است. ظاهراً همین شباهت ظاهری هم موجب شده که نویسندگان کتب لغت عرب آنرا عربی تلقی کنند در حالیکه واقعیات تاریخی خلاف آنرا نشان میدهد.

کمبریج آذرماه ۱۳۴۹

تذکر: در صفحه ۲۸ سطر ۵ نام صالح احمد الملی بجای صبحی المالح اشتباهی چاپ شده که بدینوسیله تصحیح می گردد.